

# پهلوی موسیقی و ترانه

**داریوش افراسیابی**

با اختراع رادیو، مناسبات جدیدی در ارتباطات قرن حاضر بوجود آمد. و این عامل تاثیر مهمی در انتقال موسیقی برای همگان در برداشت. و موسیقی را بلافاصله پس از اجراء یا همزمان با اجراء برای گروه زیادی قابل شنیدن ساخت.

پس از گذر از زمان چهارسوها، و داش آکل‌ها، گرایش به نوگرایی و تجدد در سطوح مختلف جامعه به خصوص در اشرافیت پدید آمد، که حاصل طبیعی درآمد فروش نفت بود که با خود توسعه اقتصادی را نیز به‌همراه داشت و باعث شد درهای بسته جامعه باز شوند و مناسبات نوینی در روابط اجتماعی مردم بوجود آید.

امکانات رفاهی جدیدی از قبیل، مدرسه، دانشگاه، بیمارستان و تأسیسات دولتی و غیر دولتی را سبب شد که نشانی از رشد و بهبود اقتصادی جامعه نسبت به دوران فلاکت بار عصر قاجاریه را حکایت می‌کرد، و نیز زمینه رشد علوم و باز شدن آفت‌های جدیدی را به همراه داشت که شیوه بینشی جامعه را در سطوحی تغییر داد.

ولی بافت کهن و عناصر تشکیل دهنده روابط اجتماعی هنوز انسجام خود را حفظ کرده بودند و گستره وسیعی را در بر می‌گرفت. گروهی از روشنفکران پی به ریشه و علل عقب ماندگی جامعه برده ولی نیروهای آنان برای بهبود اوضاع کافی نبود و از طرف دیگر چون قدرت روحانیون با تغییر شرایط جامعه محدود می‌شد، با مخالفت با نمودهائی که جامعه را از شکل سنتی خارج می‌ساخت پرداختند. ظاهرا گروه کثیری جذب زندگی مدرن و تجمعات شهری شده بودند، ولی هنوز ریشه در درون بافت سنتی و روابط مذهبی داشتند و چشم انداز ذهنی آنان محدود به این شیوه نگرش بود. فاصله تفکری قشرهای تحصیل کرده و روشنفکر با سطوح پائین جامعه بسیار عمیق و هر یک مشغولیات خود را می‌جستند. آن یک تاتر خود را داشت و این یک تعزیه سر کوچه را و آن یک سفرهای تفریحی و دیگری زیارتش را، در زمینه موسیقی نیز جامعه دارای همین اختلاف بینش هنری بود، و هر لایه امکانات هنری خاص خود را که در ارتباط با شیوه زندگی مرسوم و روال معموله‌اش بود جستجو می‌کرد، چه از نظر ترانه سرایی و یا آهنگ‌سازی.

فاصله یافتگان از بافت سنتی جامعه، در پذیرش نمونه‌های غیرسنتی، بسان تشنگان خود را سیراب کردند و با گریز از دایره تنگ جامعه، با درکی کم رنگ از روابط دیگر فرهنگها با انسانهای پیرامون خود، هر نمونه‌ای را صرفا چون از پدیده‌های خارج از بافت سنتی بود، پذیرفتند.

نبودن شاخص‌های مناسب و تجربه، زمینه را برای هر آزمون‌ی آزاد گذارد. این شیوه برداشت از رویدادها را نمی‌توان در جوامع اروپایی مشاهده نمود، چون جبر و تحمیلی از سوی نیروهای خاص بر اندیشه‌ی جامعه وارد نمی‌شود و در امر خاصی یا دیگر پدیده‌های اجتماعی و هنر‌ها، ممنوعیتی یا محدودیتی وجود نداشته، که جامعه تشنه‌کام باشد و هر پدیده جدیدی را پذیرا باشد.

عدم انطباق موسیقی ایرانی با خواست عصر حاضر و نیازهای پرجهش جامعه تازه از بند رسته نیز باعث تغییراتی در این هنر گردید که نتیجه دگرگونی کلی در جامعه بود.

رشد نیافتن موسیقی ایرانی با خواست عصر حاضر و نیازهای پرجهش جامعه تازه از بند رسته نیز باعث تغییراتی در این هنر گردید که نتیجه دگرگونی کلی در جامعه بود.

رشد نیافتن موسیقی سنتی ایرانی، در اشکال گوناگون این هنر (موسیقی سازی، همسرایی، هماهنگی) و غمگین بودن مایه‌های اجرا شده باعث شد که تعدادی شنونده‌های موسیقی، نیاز خود را از دیگر فرهنگهای موسیقی تأمین سازند. اگر تضاد طبیعی بین نسل‌ها را نیز مورد توجه قرار دهیم در می‌یابیم که اکثرا نسل جوان در جستجوی مفاهیم نوینی در برابر معیارهای نسل قدیمی‌تر می‌باشد و خواهان است که خود نیز تجربه گر باشد و ارزش‌های جدیدی را نیز بیازماید. در دنیای ریتم زیستن و در زمانیکه ارتباط با دیگر فرهنگها، بینشی نو در بر و افق‌های تازه‌ای نیز به ارمغان دارد، نسل جوان نمی‌تواند قانع باشد و نیازش را با ساده پیراستن تحلیل دهد. تضاد بین نسل حال و گذشته، قسمتی از مشکل موسیقی ایرانی است، و دیگر تغییرات قرن حاضر است که تحولات طبیعی آن نیز شامل روند موسیقی گردیده است.

آغاز قرن جدید با خود تحولاتی را هم در زمینه ترانه سرایی و موسیقی به همراه داشت و زمینه زیستی نوین را با خود به ارمغان آورد.

**ترانه سرایان**

جان کلام اشعار ترانه سرایان آغاز این قرن بیشتر توصیف طبیعت بویژه بهار و زیبایی‌های آن بود و بازگشتی بود به سبک سروده‌های منوچهری و فرخی، که جدا از بازگشت مجدد طبیعت گرایی در ادبیات این زمان نبود، زیرا که در آغاز این قرن بار دیگر طبیعت گرایی (ناتورالیسم) حیات تازه‌ای را در ادبیات ایران آغاز نمود، و ترانه سرایی نیز از این روند جدا نبود. حدیث تکراری پرستش طبیعت که مضمونی استفاده شده و کهن در ادبیات شعری بود بار دیگر مورد توجه شاعران و ترانه سرایان این زمان قرار گرفت، و در این زمان «وصف» نیز وارد ترانه سرایی گردید که در برگیرنده شکلی تازه نبود و رجعت به گذشته داشت.

از جمله ترانه سرایان این زمان: ملک‌الشعرای بهار، وحید دستگردی، عشقی و حسین گل گلاب، مستشار اعظم، امیر جاهد، سالک اصفهانی، رهی معیری و تنی چند دیگر... که به شرح آثار بعضی از آنان می پردازیم.

از شناخته شده ترین شاعران طبیعت گرا، ملک الشعرای بهار است و در وصف معیری، بجز در زمینه یاد شده طبیعت گرایی و وصف، از مضمون های کهن و تکراری نیز بعضی از ترانه سرایان استفاده کرده‌اند، مانند عشق که واژه‌ایست همیشه تازه و هر زمان که سخن از عشق رود بدل می‌نشیند.

بعد از چهره‌های شناخته شده ترانه سرایی چون شیدا، که آغازگر ترانه سرایی با شکلی متفاوت از دوران گذشته بود و عارف که با ترانه‌های خود شور ملی و میهنی و فضای نوینی را در ترانه سرایی به وجود آورد، ملک‌الشعرای بهار از برجسته‌ترین ترانه سراهای ایران به شمار می‌رود. مضمون ترانه‌های تغزلی و وصفی بهار توصیف و تجسم روح و احساس و خواست اجتماع زمان وی می‌باشد.

از برجسته‌ترین آثار ملک الشعرای بهار، ترانه «مرغ سحر» است که با آهنگی از استاد مرتضی خان نی داود، در دستگاه ماهور که برای اولین بار توسط قمر اجرا شد:

**مرغ سحر**

**مرغ سحر ناله سر کن**

**داغ مرا تازه تر کن**

**ز آه شرر بار این قفس را**

**برشکن و زیر و زیر کن**

**لبلب پر بسته ز کنج قفس در آ**

**نغمه آزادی نوع بشر سرا**

**وز نفسی عرصه این خاک توده را**

**پر شرر کن**

**ظلم ظالم جور صیاد**

**آشیانم داده بر باد**

**ای خدا، ای فلک، ای طبیعت**

**شام تاریک ما را سحر کن**

**نوبهار است، گل بهار است**

**ابر چشمم ژاله بار است**

**این قفس چون دلم تنگ و تار است**

**شعله فکن در قفس ای آه آتشین**

**دست طبیعت گل عمر مرا مچین**

**جانب عشق نگه، ای تازه گل، از این**

**بیشتر کن، بیشتر کن، بیشتر کن**

**مرغ بی دل شرح هجران**

**مختصر کن، مختصر کن...**

این ترانه در مقایسه با ترانه‌های ملک‌الشعرای بهار از اندیشه‌ای نو بر خوردار و اصل این ترانه در دو بند سروده شده است.

در ترانه دیگری از عشق به میهن و آزادی سخن می‌گوید و تن به اسارت دشمن در ندادن و این ترانه در اواخر جنگ جهانی اول، بر روی آهنگی از درویش خان سروده شد که بازتاب تحولات سیاسی زمان وی بود، و مرگ را برتر از اسارت به دست دشمن می‌داند. و اشاره ایست به حمله ارتش روس تزاری به پایتخت (در بیات ترک)

**گر رقیب آید بر دلبر من**

**جوشد از غیرت دل اندر بر من**

**مگر و شیادی بود لشگر او**

**عشق و آزادی بود لشگر من**

**من بی پروا را چه هراس از دشمن**

**خدا خدا دهد بر دشمن ظفری ما را**

**یا که من از خون او رنگ کنم بستر او**

**یا که او از خون من رنگ کند پیکر من**

**دست از این دسته شمشیر که در دست من است**

**نکشم تا نکشد دست رقیب از سر من**

**برچین برچین دامن که گردن نهیم**

**برو ای ابله که ما تن ندهیم**

**عشقی**

محمدرضا کردستانی معروف به میرزاده عشقی، از نامدارترین شاعران و نویسندگان آخرین دوره انقلاب مشروطه است. اشعاری که او در طی زندگی کوتاه خود سرود نام او را به عنوان یکی از مهمترین شعرای این دوره تثبیت کرد. شور و سادگی گفتار، و شهامت و جسارت او در بیان عقب ماندگیهای جامعه، از عشقی یک وطن پرست و شاعر انقلابی تصویر می‌سازد و بی‌تردید اگر او زنده می‌ماند، از پیش روان شعر نوین فارسی می‌بود، عنوانی که بعدها به «نیما یوشیج» نسبت داده شد. عشقی گرچه بدین صورت که می‌شناسیم ترانه سرا نبوده است، ولی دارای چند منظومه توام با موسیقی است،خود نام «اپرا» بر آن گذارده است و در آنها از زبان بزرگان تاریخ باستان ایران، اشعاری به همراهی آهنگ درباره شکوه و عظمت از دسته ایران بازگو می‌کند. از آن رو که اول بار است در این زمینه اثری نوشته شده، به شرح «اپرای رستاخیز، شهریاران ایران» از عشقی می‌پردازیم.

نمایشنامه رستاخیز شهریاران ایران که مصنف آن «اپرا» نامیده، تصویری است خیالی، منظوم و آهنگدار ازدوران عظمت ایران باستان و تنها شخص حقیقی در این نمایشنامه خود نویسنده است که در کسوت مرد مسافر نمایان می‌گردد.

پایه موسیقی آن بر آوازهای ملی و یک آهنگ اپرای لیلی و مجنون، اثر عزیز بیگ حاجی بیگوف نهاده شده است.

ساختمان نمایشنامه ساده است. صحنه ویرانه‌های یکی از کاخهای دربار ساسانی‌را نشان می‌دهد. چند قبر متروک، ستونهای بیشمار، نیمه خراب برپا و مجسمه رب‌النوع‌ها در آن دیده می‌شود. میرزاده عشقی که حیرت‌زده و مشغول تماشای این پرده است، با آهنگ مثنوی می‌خواند:

**این در و دیوار خراب**

**چیست یارب، این ستون بی حساب؟**

**زین سفر گر جان به در بردم، دگر**

**شرط کردم تاورم نام سفر**

...

**این بود گهواره ساسانیان**

**بنگه تاریخی ایرانیان؟**

آنگاه «خسرو دخت» شاهزاده ساسانی، در جامه‌ای سیاه از آرامگاه خود بیرون آمده از دوران عظمت ایران باستان یاد می‌کند و هم میهنان خود را (مرده برون از مزار) (قوم رنجور) و (ملت آلوده به ننگ جهل) می‌نامد و آنان را به بی‌حسی و غفلت از دست دادن افتخارات گذشته نکوهش می‌کند:

**در عهد من این خطه چو فردوس برین بود**

**ای قوم، به یزدان قسم این ملک نه این بود**

**چه شد گردان ایران**

**جوانمردان ایران؟**

**تاجدار خسرو کجائی؟**

**یک نظر به ایران نمائی؟**

**این خرابه قبرستان نه ایران ماست**

**این خرابه ایران نیست، ایران کجاست؟**

دیوار فرو می‌ریزد و شهریاران و بزرگان ایران زمین یکایک در صحنه نمودار می‌شوند و هر یک با حسرت ازگذشته پر افتخار ایران سخن می‌گویند و به حال زبون کنونی آن شیون می‌کنند، و از زبان زرتشت پیامبر ایران، چنین می‌گوید که سعادت آینده بشر در گرو اتحاد ملل آسیایی بر ضد غرب و بدست آوردن آزادی است.

ظهور زرتشت در آخرین صحنه نمایش این احساس را در بیننده ایجاد می‌کند که گویا شرط رستاخیز آینده ایران بازگشت به کیش کهن است:

**خبرگی بنگر که در مغرب زمین غوغا به باست**

**این همی گوید که ایران از من، آن گوید زماست**

**ای گروه پاک مشرق، هند و ایران، ترک و چین**

**بر سر مشرق شد جنگ در مغرب زمین**

**در اروپا، آسیا را لقمه‌ای پنداشتند**

**هر یک اندر خوردنش چنگالها برداشتند**

**بی‌خبر کافر نگنجد کوه در حلقوم گاه**

**گر که این لقمه فرو بردند، روی من سیاه**

**تا نخواهد شرق، کی مغرب بر آید آفتاب؟**

**غرب را بیداری آنگه شد که شرقی شد بخواب**

**دارم امید آنکه گر شرقی بیابد اقتدار**

**از پی آسایش خلق اقتدار آید به کار**

**نی چو غربی آدمی را رانده از هرجا کند**

**آدمی و آدمیت را چنین رسوا کند**

**بعد از این باید نماند هیچ کس در بندگی**

**هر کسی از بهر خود زنده است و دارد زندگی**

اشباح زرتشت و شهریاران که از پشت دیوار ظاهر شده بودند، غایب می‌شوند و عشقی نیز از خواب بر می‌خیزد.

**آنچه که من دیدم در این قصر به خواب**

**بد به بیداری خدایا، یا به خواب؟**

**پادشاهان را همه اندوهگین**

**دیدم، اندر ماتم ایران زمین**

**ننگ خود دانندمان اجدادمان**

**ای خدا، دیگر برس بر دادمان**

**وعده زرتشت را تقدیر کن**

**دید عشقی خواب و تو تعبیر کن**

عشقی در مقدمه‌ای کوتاه بر منظومه (رستاخیز) می‌گوید این اثر دانه‌های اشکی است که به عزای مخروبه‌های نیاکانمان بر روی کاغذ ریخته است.

از منظومه‌های دیگر او، ایده‌ال، کفن سیاه، که در آن شاعر به مسئله حجاب و آزادی زنان پرداخته است.

عشقی جوان مرد و هنگام مرگش بیش از سی و یک سال نداشت. او بوسیله ماموران سرتیپ درگاهی (رئیس شهربانی حکومت سردار سپه) ترور شد.

شاید اگر در جوانی خاموش نمی‌شد، با طبع روان شاعری و استعداد درنوشتن نمایشنامه‌های موزیکال (اپرا) می‌توانست زمینه موثری را برای رشد آیندگان فراهم سازد.

www.DAFRASIAB.com

منبع : ایران استار

www.IranStar.com

**IRANSTAR**

14 TORONTO'S WEEKLY NEWS AND ENTERTAINMENT